

نشریه ادبیات تطبیقی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال ۹، شماره ۱۷، پاییز و زمستان ۱۳۹۶

ققنوس و فینیق در اشعار نیما و آدونیس

(علمی - پژوهشی)

دکتر رضا ناظمیان^۱

صدیقه حوراسفند^۲

یعقوب فولادی*^۳

چکیده

علی اسفندیاری (نیما یوشیج) و علی احمد سعید (آدونیس)، از شاعران برجسته معاصر فارسی و عربی هستند که دستی بر اسطوره و رمزگرایی دارند. یکی از این اسطوره‌ها «ققنوس» و «فینیق» است که از مشترکات اساطیر ایرانی و سامی هستند. در این مقاله، از شیوه توصیفی - تحلیلی با رویکرد تطبیقی استفاده شده است؛ به این ترتیب که نخست، طرح اولیه و ویژگی‌های اساطیری ققنوس و فینیق، براساس منابع اسطوره‌ای ایرانی و سامی بیان گردیده و سپس، به مسئله بازتولید این اسطوره‌ها در قالب شعر نو فارسی و عربی پرداخته شده است. در گام بعدی، این دو اسطوره از نظر وجوه تشابه و تفاوت و چگونگی کاربردشان در جهت بیان مسائل سیاسی - اجتماعی عصر نیما و آدونیس مقایسه شده‌اند. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که نیما و آدونیس، اسطوره «ققنوس» و «فینیق» را به‌طور نمادین و با وجه‌شبهی تازه، متفاوت با اشعار پیشینیان، در سروده‌های خود به‌کار گرفته‌اند که هم رمز و نمادی برای خود شاعر است و هم جهت القای مفاهیم سیاسی - اجتماعی مدنظر ایشان به‌کار گرفته شده است؛ به نوعی که هر دو شاعر، از این اسطوره برای مضمونی واحد و رسالتی مشابه بهره برده‌اند.

واژه‌های کلیدی: ادبیات تطبیقی، نیما، آدونیس، ققنوس، فینیق، اسطوره.

^۱. استاد زبان و ادبیات عربی، دانشگاه علامه طباطبایی: Reza_nazemian2003@yahoo.com

^۲. کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی، دانشگاه علامه طباطبایی: S.hoor33133@gmail.com

^۳ - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سیستان و بلوچستان (نویسنده مسئول):

Fouladi_yaghoub@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۲/۳

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۸/۴

۱- مقدمه

اسطوره، داستانی است از فراسوی هزاره‌ها، پیچیده در لفافه قداست و حلقه ارتباط میان نسل-ها. اساطیر، «توصیف‌ها و تبیین‌هایی درباره منشأ جهان به دست می‌دهند و به شیوه خاص خود، توضیح می‌دهند که چرا جهان آن‌گونه بوده و چرا دگرگون شده و چرا برخی وقایع رخ داده‌اند.» (آلویز، به نقل از مکاریک، ۱۳۸۸: ۳۴) اسطوره‌ها، وقتی که به زبان وارد می‌شوند و فرم زبانی می‌گیرند، وارد ادبیات شده‌اند که در این پیوند، اسطوره دارای حضوری سمبلیک و زبانی نمادین است. بهترین نوع و هنری‌ترین استفاده از اسطوره در ادبیات، بازآفرینی و تلفیق و انطباق‌های اساطیری است که شاعر در بازآفرینی اسطوره‌ای، مرزهای فرهنگی و باورداشتی را برمی‌دارد و در دنیای بدون مرز اسطوره، همه جهان اساطیری را جولانگاه تخیل و خلاقیت خود می‌کند. تلاش شاعران در این بازآفرینی، کوششی برای امتداد بار عاطفی و دلالت اسطوره به زمان حال و فراهم کردن زمینه‌هایی دوباره در مسیر بینش اساطیری است. (رک: امامی، ۱۳۸۵: ۷-۱۹۶)

در شعر شاعران امروز، اسطوره جلوه‌ای خاص یافته‌است و غالباً برای تفهیم مقاصد اجتماعی و سیاسی خود از اسطوره استفاده کرده‌اند؛ به گونه‌ای که تلفیق‌های اسطوره‌ای برای دست‌یافتن به تکوین‌های جدید، شیوه بسیاری از شاعران معاصر است. نیما، در ادبیات معاصر فارسی و آدونیس، در ادبیات معاصر عربی، از شاعران برجسته‌ای هستند که در بازآفرینی، تلفیق و انطباق‌های اساطیری توانمند بوده‌اند. از اسطوره‌هایی که در شعر هر دو شاعر به کار گرفته شده و بازآفرینی شده‌است، «ققنوس» است. هدف پژوهش حاضر، بررسی شباهت‌های تفکر دو شاعر است و بیان اینکه نیما و آدونیس، در بازآفرینی ققنوس، همان برداشت پیشینیان را نداشته‌اند و دیگر اینکه هر دو شاعر، از این پرنده افسانه‌ای برای رساندن یک مفهوم بهره جسته‌اند، با این تفاوت که ققنوس نیما، علاوه بر رسالت اجتماعی-سیاسی، رسالت شعری نیز دارد.

۱-۱- بیان مسئله

نیما یوشیج، به نوعی طغیان در شعر فارسی دست زد و در کنار چینش زبانی، محتوا و مضمون را نیز تغییر داد. او برای تفهیم این معنا و سختی‌هایی که در آفرینش کلام خویش متحمل شد، از اسطوره ققنوس که نماد رستاخیز و تحولی عظیم به‌شمار می‌آید، استفاده کرد. در ادبیات عرب، تنها کسی که به طغیان زبانی به شیوه‌ای بسیار ژرف و کوبنده دست زد، آدونیس بود؛ او، به خوبی دریافته بود که باید در حوزه تفکر جهان عرب، به کمک زبانی مستقل و حقیقی، زلزله ایجاد شود. آدونیس نیز در قصیده «الْبُعْثُ وَالرَّمَاد» از اسطوره ققنوس (فینیق) بهره برده است. ققنوس هر دو شاعر، بیان مسائل سیاسی - اجتماعی عصر شاعر در قالب بازآفرینی اسطوره ققنوس است؛ با این تفاوت که ققنوس نیما، سنت شکنی در حوزه شعر فارسی نیز هست. بر این اساس، آنچه ما را به انجام این پژوهش ترغیب کرد، جست‌وجو درباره انگیزه‌های به کارگرفتن اسطوره‌ای کهن به منظور بیان نمادین مضامینی جدید بود که آنها را در سه حیطه دسته‌بندی نموده‌ایم:

۱. به کارگرفتن رمز و اسطوره؛ ۲. انعکاس مباحث سیاسی و اجتماعی؛ ۳. نگاه به آینده.

۱-۲- ضرورت و اهمیت تحقیق

اهمیت این تحقیق، نمود بازآفرینی اسطوره، به‌عنوان یک شگرد بنیادین در سبک شعر نو فارسی و عربی و جایگاه آنها، به‌عنوان نمادهایی در بطن اشعار تمثیلی و بار رسالت اجتماعی - سیاسی شاعران بر بنیاد آنهاست و دیگر، نشان‌دادن کاربرد موازی یک اسطوره، به‌طور ناخودآگاه، در دو زبان و فرهنگ و رسالت واحد آن.

۱-۳- پیشینه تحقیق

در مورد نیما و زندگی او، همچنین در مورد شعر «ققنوس» سخن‌ها رفته و کتاب‌ها و مقالات متنوعی نگاشته شده است که می‌توان اشاره‌ای داشت به «خانه‌ام ابری است» از تقی پورنامداریان (پورنامداریان، ۱۳۹۱: ۱۳۱-۱۳۶) و مقاله «تحلیل تطبیقی ققنوس و آلباتروس، دو شعر از نیما و بودلر» از محمدحسین جواری که در آن، دو شعر مذکور از ابعاد مضمونی و ساختاری تحلیل و

تطبیق داده شده‌اند و تأثیرپذیری نیما از بودلر را نشان داده‌است. (جواری، ۱۳۸۸: ۳۰-۱۷) در خصوص زندگی و شعر آدونیس نیز کتاب‌ها و مقالات بسیاری در دست است که می‌توان به این موارد اشاره کرد: «من از آینده می‌آیم»، نوشته عبدالحسین فرزاد؛ «آدونیس در عرصه شعر و نقد معاصر عرب»، از عباس عرب و نیز مقاله «تجلی ققنوس در اشعار آدونیس»، از هادی رضوان و سید حسن آریادوست که در آن، به تحلیل و بررسی شخصیت‌های تاریخی، مذهبی و حوادثی می‌پردازد که به هر طریقی در شعر آدونیس تجلی‌گاه ققنوس شده‌اند و بیانگر تجدد و رستاخیز دوباره بعد از مرگ و نابودی هستند (رضوان و آریادوست، ۱۳۹۱: ۱۳۸-۱۱۷) اما تا کنون مقاله یا کتابی، این دو شاعر را کنار هم قرار نداده و بررسی تطبیقی میان ققنوس نیما و فینیق آدونیس انجام نگرفته‌است. وجه تمایز این مقاله با آثار دیگر در این رابطه، این است که علاوه بر نشان‌دادن مؤلفه‌های ققنوس و فینیق، ویژگی‌های فکری هر دو شاعر نیز بررسی شده‌است و دیگر اینکه نمایاندن به کارگرفتن و نوکردن یک اسطوره در دو فرهنگ و زبان مختلف برای رسالتی واحد و همچنین، شباهت و تفاوت خویشکاری این اسطوره در اندیشه و شعر دو شاعر بیان شده‌است.

۲- بحث

منظومه «افسانه»، در سال ۱۳۰۱ نیما را به شهرت رساند. پس از افسانه، وی تا پانزده سال شعری که در زندگی ادبی‌اش و در شعر معاصر فارسی نقش قابل توجهی داشته‌باشد، نسرود تا اینکه در ۱۳۱۶، نخستین شعر کاملاً آزاد از قید تخیل و وزن آرایبی و قافیه‌بندی گذشتگان، یعنی ققنوس را سرود و سرودن ققنوس در سال ۱۳۱۶، آغاز شعر نوین و مدرن فارسی محسوب شد (رک: شمس لنگرودی، ۱۳۷۸: ۲۱۱ و پور نامداریان، ۱۳۹۱: ۱۳۵) زیرا ققنوس، همان شکل و بیان کاملاً تازه شعر فارسی بود که هم از قید تساوی مصراع‌ها و قافیه سنتی آزاد بود و هم تخیل و شکل و ارائه آن، با آنچه در شعر گذشته فارسی مطرح بود، به کلی تفاوت داشت. (رک: یاحقی، ۱۳۸۵: ۴۸) در خصوص ویژگی‌های اصلی سبک شعر نیما، باید گفت: اکثر اشعار نیما، روایی و تمثیلی هستند؛ اشعاری همچون «ققنوس»، «پادشاه فتح»، «مرغ آمین»، «مرغ غم»، «وای بر من» و «خواب

زمستانی» اما تمثیلات او، با تمثیلات پیشینیان فرق دارد، به این گونه که تمثیلات پیشینیان به مسائل اخلاقی - تعلیمی می‌پردازد ولی تمثیلات نیما به مسائل اجتماعی - سیاسی و دیگر اینکه نیما، این روایت‌ها را خود می‌سازد و نمادها و سمبول‌های آنها، همه بر تافته از ذهن خود نیماست. با این تغییرات بنیادین که نیما در صورت و محتوای شعر انجام داد و بیان و تخیل تازه و شکل جدید به شعر فارسی داد، فصلی نو را در تاریخ شعر فارسی باز کرد و باعث شد که شاعران عصر نیمایی و پیروان او، به این شیوه روی بیاورند.

علی احمد سعید اسعد، معروف به «آدونیس»، در سال ۱۹۳۰م، در روستای «قصابین» از توابع شهر لاذقیه در کشور سوریه به دنیا آمد. وی در دانشگاه دمشق تحصیلاتش را به پایان رساند و در سال ۱۹۵۴م، از آنجا با درجهٔ لیسانس فارغ‌التحصیل شد. آدونیس در سال ۱۹۵۶، با خالد سعید که بعدها از منتقدان سرشناس سوریه شد، ازدواج کرد و در اکتبر همان سال، به کشور لبنان مهاجرت کرد که این هجرت، افق‌های تازه‌ای را در برابر چشمانش گشود و نقطهٔ عطفی در دگرگونی دیدگاه‌های نقدی و شعری وی به‌شمار می‌رود. آدونیس، بعدها به فرانسه رفت. وی در آغاز زندگی ادبی‌اش، خویشتن را «آدونیس» لقب داد و به‌خصوص در ابتدای شاعری، قهرمانان اساطیری را در شعرش به کار می‌برد تا رمزی باشند برای رستاخیز و بازگشت زندگی را به انسان و تمدن عربی وصف کند. آدونیس از قریحهٔ نقد ادبی نیز برخوردار است، گرچه نوشته‌های انتقادی‌اش، مانند شعر او، آسان‌فهم نیست. بی‌شک، وی یکی از شاعران بزرگ مبتکر عرب در این عصر شمرده می‌شود. (رک: میرزایی‌نیا و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۰۸ و بدوی، ۱۳۸۶: ۴۴۵) او، هم‌اکنون در قید حیات است و در فرانسه زندگی می‌کند.

۲-۱- شابهت‌های فکری دو شاعر

۲-۱-۱- استفاده از رمز و اسطوره

زبان شعر نیما و آدونیس، زبانی رمزی و نمادین است و برای رسیدن به این ویژگی، از اسطوره بسیار بهره برده‌اند. در خصوص این مورد، باید گفت: رمزپردازی عبارت است از «ادراک

تشابهات، نسبت‌ها، عنصری مشترک و تداعی معنای رمز با آنچه رمز نمایش می‌دهد و تصویر می‌کند.» (لافورگ و آلدی، ۱۳۷۸: ۳۶) نیما در بازآفرینی اسطوره‌ها، توانمند است و با هدف دست‌یافتن به عناصر جدید اسطوره‌ای، آنها را در هم آمیخته و تلفیق کرده‌است.

«او در کاربرد نمادها و اسطوره‌ها، به دنبال تعقید و پیچیدگی کلام نیست بلکه می‌خواهد اسطوره‌ها در خدمت انعکاس آرمان‌های اجتماعی باشند؛ بنابراین، پناه‌بردن به سمبل، راه نجاتی برای بیان احوالات، افکار و عقاید شاعر است.» (جواری، ۱۳۸۸: ۱۹-۲۰) نیما، تصاویر طبیعت، از جمله حیوانات و پرندگان را در اشعار خود، نمادی برای القای مفاهیم سیاسی-اجتماعی قرار داده‌است؛ مثلاً شعر «مرغ مجسمه» که در آن، از دو مرغ سخن رفته که یکی (مرغی که بر کاج نشسته‌است)، نماد سبک‌سری و همگونی با شرایط موجود زمان است و دیگری (مرغ مجسمه)، خاموش و صبور، در فکر ستیز با وضعیت موجود است. او در این شعر، «مرغ مجسمه» را نمادی برای خود و همانندان خویش می‌داند.

آدونیس، یکی از برجسته‌ترین شاعران عرب است که بسیاری از اسطوره‌های یونان و نمادهای فنیقی، همچون «سزیف»، «فینیق»، «تموز»، «ایشثار/عشتار» و ده‌ها اسطوره دیگر را می‌توان لابه‌لای اشعارش یافت. به باور او، اسطوره «مبنایی است که زمان حال باید از آن تأسی کند تا رنج و محنت کنونی را از سر بگذارند و به سوی آینده‌ای روشن و درخشان گام بردارد.» (عرب، ۱۳۸۳: ۳۶) او در کتاب «زمن الشعر» خود می‌نویسد: «نماد، به ما این فرصت را می‌دهد که با تأمل در ورای متن چیزی، مفهومی دیگر را دریابیم، چه رمز، قبل از هر چیز، معنا و مفهومی پوشیده و نوعی الهام است» (آدونیس، ۱۹۷۸م: ۱۶۰)؛ مثلاً در کتاب قصاید اولی، در قطعه «قلق» (اضطراب) (آدونیس، ۱۹۸۸: ۶۶)، اضطراب وجودش را ققنوسی نشان می‌دهد که می‌تواند بسوزد و بسوزاند، خاکستر شود و دوباره تجدد و نوگرایی را از سر گیرد، به این امید که در ورای این تجدد، فردایی زیبا و نوتر آفریده شود، بدون نگرانی و اضطراب و دور از دل‌شوره‌های جهل و نادانی که به نظر او، دنیای عرب را در بر گرفته‌است.

۲-۱-۲- انعکاسِ مباحثِ سیاسی و اجتماعی

نیما، شاعری است از متن اجتماع و بر همین بنیاد، او شعر را نوعی زیستن می‌دانست. از نظر او، شاعر کسی است که چکیدهٔ زمان خود باشد و بتواند ارزش‌ها و ملاک‌های زمان را در شعر خود منعکس سازد و به اصطلاح، فرزند زمان خویشتن باشد؛ بر همین اساس، نیما برای شعر زمانهٔ خود، نوعی محتوای اجتماعی پیشنهاد می‌کند (رک: شمس لنگرودی، ۱۳۸۷: ۲۱۱ و یاحقی، ۱۳۸۵: ۵۳) که با مطالعه در شعر و نامه‌هایش، می‌توان این قضیه را که از امتیازات شعر اوست، درک کرد. چنان که می‌بینیم، در سرودن شعر «مرغ آمین»، همراهی خود را با مصدق که نمایندهٔ اجتماع و گروه عظیم مردمی بود، بیان کرده‌است؛^۱ بویژه تاریخ سرودن شعر که ۱۳۳۰ است، یادآور مبارزات مردم در جریان ملی کردن نفت به رهبری دکتر مصدق است:

مرغ آمین دردآلودی است کآواره بمانده / رفته تا آن سوی این بیدادخانه / ... / نوبت روز گشایش
را / در پی چاره بمانده. / ... / او نشان از روز بیدار ظفرمندی است / ... / در شبانگاهی چنین دلتنگ،
می‌آید نمایان / ... / مرغ می‌گوید: / - «رها شد بندش از هر بند، زنجیری که بر پا بود.» / خلق
می‌گویند: / - «باشد تا رها گردد» / مرغ می‌گوید: / - «به سامان باز آمد خلق بی سامان» / و بیابان شب
هولی / که خیال روشنی می‌برد با غارت / و ره مقصود در آن بود گم، آمد سوی پایان / و درون
تیرگی‌ها، تنگنای خانه‌های ما در آن ویلان / این زمان با چشمه‌های روشنایی در گشوده است.
(نیما یوشیج، ۱۳۸۴: ۷۴۶ - ۷۴۱)

از این مضمون و اشعار دیگر نیما، می‌توان به این نکته پی‌برد که شاعر، همواره با دردهای اجتماع خود عجین بوده و برای ترقی ملت خود، بار غم را به دوش کشیده‌است و رسالتی چون رسالت انبیا را متحمل شده‌است. همین ویژگی‌ها، شعر نیما را شعری متعهد و ملتزم کرده‌است زیرا به نوعی، رسالت و مسئولیت اجتماعی و سیاسی در قبال مردم و درد و رنج‌های آنان، از مهم‌ترین ویژگی‌های محتوای شعر اوست.

آدونیس عقیده دارد که شاعر باید در خدمت اجتماع باشد، نه اینکه به عقده‌های فردی خود توجه کند؛ لذا می‌نویسد: «شعر معاصر، از جزیی‌گرایی (شعری که بیان‌کنندهٔ عواطف شخصی

باشد) خالی است. شاید بر پایه این مقیاس جدید، بی‌ارزش‌ترین آثار شعری، بیشتر سروده‌هایی هستند که تنها بیان‌کننده عقده‌های شاعر یا شرایط اجتماعی - فردی او باشند.» (آدونیس، ۱۹۷۸: ۱۱) با مطالعه دقیق اشعار آدونیس، می‌توان مفاهیمی پررنگ از افکار اجتماعی - سیاسی شاعر را کشف کرد و در اشعار او، رگه‌های مختلف سیاسی را یافت. او همیشه، خواهان بیداری امت و احیای مجد و عظمت گذشته کشورش بوده‌است و در این راه، رمز و اسطوره مددکار او بوده‌اند. «آدونیس، در هیچ مکتب سیاسی و ایدئولوژیکی نماند و فراتر از جریان‌های گذرای سیاسی و مکتب‌های فلسفی، به حرکت درآمد. به بیان دیگر، او خود هستی را نشانه گرفت و موجودیت اکنون انسان را با این‌همه آشفتگی‌هایش، مد نظر قرارداد؛ از این روست که می‌توان همه مکتب‌های فکری و سیاسی را در شعر او دید، بی آنکه به هیچ کدام وابسته باشد.» (فرزاد، ۱۳۸۸: ۱۴)

۲-۱-۳- شاعر آینده

نیما در زمان خویش، آن‌طور که باید تجلیل نشد و منتقدان و مخالفان بسیاری داشت. در یکی از نامه‌هایش چنین می‌نویسد:

«من آنچه می‌نویسم، بیشتر برای آینده نوشته‌ام؛ بگذار هنوزها مخفی بمانم! چه کنم که قلب من می‌خواند و می‌نالد اما به صدای ناشناسی! آیا این می‌تواند گناه من باشد؟ نوشته من، سازی است که بارها به تارهایش نواخته شده و نغمه‌ها زده؛ امروز خاموش و مخفی به گوشه‌ای افتاده‌است. فردا که به آن دست می‌برند، صدای خود را بیرون می‌فرستد اما چه فایده؟ آن وقت، مرا چه خواهند گفت؟ من که بوده‌ام؟ اولم سرگردانی، آخرم افسانه!» (نیما یوشیج، ۱۳۹۳: ۷۴-۷۵)

با خواندن اشعار نیما، متوجه این موضوع می‌شویم که یکی از بُن‌مایه‌های شعر او، بی‌توجهی به اشعار اوست. او از آینده‌ای حرف می‌زند که اکنون در آن هستیم؛ آینده‌ای که اشعار نیما، ارزش واقعی خود را یافته‌است و رهروان بسیاری در ادبیات دارد.

آدونیس، قصیده‌ای به نام «انا آت من المستقبل» (من از آینده می‌آیم) دارد. با مفهوم این جمله می‌توان دریافت که او نیز به آینده‌ای چشم دوخته‌است که دیگران، سخنش را بهتر درک کنند. عبدالحسین فرزاد، در رابطه با این مؤلفه می‌نویسد:

«او گفته‌است: من از آینده می‌آیم. تردیدی نیست که آدونیس، با این جمله می‌خواهد خودش را در حوزه فلسفه آلمانی‌ها قرار دهد. آدونیس، با تأثیرپذیری از نیچه، به کمال مطلوب خردگرایی آلمانی پیوسته. آنچه او را شاعر آینده می‌سازد، موقعیت جهان عرب است که با آلمان، از جهت دوران عسرت، همانند بود. او، نقد خویش را از نیچه می‌آموزد و در این رهگذر، شاگردی است که از استاد خود پیشی گرفته‌است.» (فرزاد، ۱۳۸۸: ۲۰-۲۱)

۲-۲- ققنوس در ادبیات ایران و عرب

در اساطیر ایران، ققنوس (قُقُنُس)، معرب واژه یونانی «کوکنوس» (kúknos) است که با واژه انگلیسی «فونیکس» (Phoenix) تطبیق می‌شود. این پرنده اسطوره‌ای، همتای هند و اروپایی و چینی «فونیکس» است. ققنوس، مرغی است نادر و به‌غایت خوش‌رنگ و خوش‌آواز. منقار او، قریب صد سوراخ دارد و وقتی که باد می‌وزد، از هر سوراخش آوازی برمی‌آید و گفته‌اند علم موسیقی، از آواز این پرنده گرفته‌شده‌است؛ هزارسال عمر می‌کند و چون هزارسال بگذرد و عمرش به آخر رسد، توده‌ای عظیم از هیزم گرد می‌آورد، بر فراز آن می‌نشیند و سرودن آغاز کند و مست گردد و بال بر هم زند و وقتی که گرم آواز شد، از به‌هم خوردن بال‌هایش، آتشی می‌جهد و هیزم را می‌سوزاند؛ او در این آتش می‌سوزد و از خاکسترش، تخمی برمی‌آید و سپس، جوجه‌ای از آن بیرون می‌آید که هزارسال دیگر عمر می‌کند. (رک: هینلز، ۱۳۸۳: ۴۴۶ و یاحقی، ۱۳۸۹: ۶۵۱) گرتروود جابز، در کتاب سمبل‌ها، می‌نویسد: «ققنوس، در باورهای قومی و اساطیری، پرنده افسانه‌ای شرق، علامت پرستش آتش یا خورشید است. بعد از سوختن، پس از سه روز، مجدداً زنده می‌شود؛ از این رو، سمبل جوانی، رستاخیزی، فداکاری، فناناپذیری و همچنین، طوفان است.» (جابز، ۱۳۷۰: ۱۵۴) مشخصه اصلی و بارز ققنوس در اکثر فرهنگ‌ها، این است که نماد جاودانگی و عمر دوباره است.

ادبیات عرب، ریشه در فرهنگ کهن ترین سرزمین های جهان، یعنی «آشور»، «بابل»، «سومر» و «فینیقیه» دارد که خاستگاه ادیان و اسطوره های هزاره های نخستین هستند. ققنوس «در عقیده مصریان قدیم، پرنده ای اسطوره ای است که پنج یا شش قرن زندگی می کند و بعد از اینکه خودش را آتش زد، در کمال جوانی و زیبایی، از خاکسترش برمی خیزد. (العظمه، ۱۹۹۶م: ۴۵-۴۰) با آمدن اسلام و مخالفت با خرافه پرستی و اندیشه های جاهلی، اغلب اسطوره ها، زیر غبار زمان مدفون شدند، تا اینکه در عصر حاضر، با آشنایی «سیاب» و پیروان شعر نو با ادبیات غرب و آثار بزرگانی چون جیمز فریزر، دوباره دنیای عرب به اسطوره متمایل شد اما نه به منظور مخالفت با اسلام بلکه به خاطر نماد و ویژگی های آن و برای القای مفاهیم سیاسی و اجتماعی.

۲-۳- شعر ققنوس نیما و آدونیس

۲-۳-۱- ققنوس نیما

«ققنوس»، اولین شعر آزاد نیما، یا همان شعر نیمایی است که در سال ۱۳۱۶ سروده شد. از ویژگی های این شعر، مساوی نبودن وزن مصراع ها و استفاده نامنظم از قافیه است و دیگر اینکه از نظر محتوا، شعری جامعه گرایانه است؛ شعری تمثیلی با زبان سمبلیک که حالتی ابهام آمیز و رمزی دارد. در زیر به گزیده ای از این شعر نظر می افکنیم:

ققنوس، مرغ خوشخوان، آوازه جهان / آواره مانده از وزش بادهای سرد، / بر شاخ خیزران /
 بنشسته است فرد / بر گرد او به هر سرشاخی پرندگان / او ناله های گمشده ترکیب می کند / از
 رشته های پاره صدها صدای دور / در ابرهای مثل خطی تیره روی کوه / دیوار یک بنای
 خیالی / می سازد. /... / او، آن نوای نادره، پنهان چنان که هست / از آن مکان که جای گزیده ست
 می پرد / در بین چیزها که گره خورده می شود / با روشنی و تیرگی این شب دراز / می گذرد / یک
 شعله را به پیش / می نگرد /... / حس می کند که زندگی او چنان / مرغان دیگر ار به سر آید / در
 خواب و خورد / رنجی بود کز آن نتواند نام برد. / آن مرغ نغزخوان / در آن مکان ز آتش تجلیل
 یافته / اکنون، به یک جهنم تبدیل یافته / بسته ست دم به دم نظر و می دهد تکان / چشمان تیزبین / و
 روی تپه / ناگاه، چون به جای پر و بال می زند / بانگی بر آرد از ته دل سوزناک و تلخ / که معنیش

نداند هر مرغ رهگذر/ آنگه ز رنج های درونیش مست/ خود را به روی هیبت آتش می افکند/
باد شدید می دمد و سوخته ست مرغ! / خاکستر تنش را اندوخته ست مرغ! / بس جوجه هاش از دل
خاکسترش به در. (نیما یوشیج، ۱۳۸۴: ۳۲۷ - ۳۲۵)

نیما با سرودن این شعر، همراهی خود را با جامعه نشان داده است. می گوید: «مرگ روشنفکر و مبارز (ققنوس)، افکار و مبارزات او را اشاعه می دهد» (شمیسا، ۱۳۸۸: ۱۲۸)؛ از نگاه دیگر، نیما که سرگذشت خود و شعر گرفتار فارسی را با این نماد و داستان تمثیلی بیان کرده است، با توجه به ویژگی های اسطوره ای ققنوس، بین شخصیت و کار خود در خصوص شعر نیمایی / آزاد و ماهیت و عمل ققنوس، رابطه نزدیکی احساس می کند و بر همین اساس، ققنوس را نماد و رمز شخصیت خود قرار می دهد. (رک: پورنامداریان، ۱۳۹۱: ۱۳۱ - ۱۳۶) ققنوس نیما، توصیفی است از یکه و تنها بودن خودش در سرودن شعر نو، در سپیده دم ابداع این جریان.

۲-۳-۲- ققنوس آدونیس

نماد ققنوس، برای اولین بار در قصیده «البعث والرماد» (رستاخیز و خاکستر)، در سال ۱۹۵۷م، در کتاب «اوراق فی الريح» (برگ هایی در باد) و با نام «فینیق»، در اشعار آدونیس ظاهر شد. این قصیده، از چهار سروده تشکیل شده است و به دلیل طولانی بودن آن، در اینجا بخش هایی از آن را از نظر می گذرانیم:

۱- «الحلم» / أحلم أن في يدي جمره / آتية على جناح طائر / من أفق مغامر / أشم فيها لهباً - قرطاجه العصور / ألمح فيها امرأة / يقال صار شعرها سفينة / ألمح فيها امرأة - ذبيحة المصير / أحلم أن رثي جمره / يخطفني بخورها يطير بي لبعبك، / بعلبك مذبح، / يقال فيه طائر مؤله بموته / وقيل باسم جدّه الجديد باسم بعته / يحترق / والشمس من حصاده والأفق.

۲- «نشید الغربه»: / فینیق، إذ يحضنك اللهب أي أفق تروده؟ / ... / فینیق، ما یكون؟ / و ما تكون الكلمة الأخيرة - الإشارة الأخيرة؟ / عربتك التي تميت، عربتي / عربتك التي تحب، تنسي / عربتك التي تموت هلعاً لغيرها / عربتك التي تموت ولعاً لغيرها / عربتك التي تميت، عربتي / ... / أغنيتي، يقال عن أغنيتي، / عربية، / ليس بها الركام وتر ولا صدی / وجهتي، كما يقال، مثلها عربيه / عربتك التي تميت، عربتي / ...

أَحْسَنِي أَرْفَعُ بَعْلَبِكِّي الْعَاشِقُ - الْوَالِدُ الْحَجَّارُ / أَحْتَرِقُ / يَكْبُرُ فِي الْأَفْقِ - يُوَلِّدُ فِي الْأَفْقِ / وَ حِينَمَا يَسْتَقِظُ الصَّبَّاحُ يَطْلُعُ لِي، مِنْ أَوَّلِ جَنَاحِ مِثْلِكَ يَا فِينِيQ / يَا أَيُّهَا الرَّفِيقُ.

۳- «تَرْتِيلُهُ الْبَعَثُ» / فِينِيQ، يَا فِينِيQ / يَا طَائِرَ الْحَنِينِ وَالْحَرِيقِ / ... / فِينِيQ مُت، فِينِيQ مُت / فِينِيQ، وَلِتَبْدَأُ بِكَ الْحَرَائِقُ / لِتَبْدَأُ الشَّقَائِقُ / لِتَبْدَأُ الْحَيَاةُ / فِينِيQ، يَا رَمَادُ، يَا صَلَاةُ / ... / فَخَلَّنِي لِمَرَّةٍ أُخِيرَهُ أَحْلَمُ يَا فِينِيQ / أَحْتَضِنُ الْحَرِيقُ / أُغِيبُ فِي الْحَرِيقِ / فِينِيQ، يَا فِينِيQ / يَا رَائِدَ الطَّرِيقِ (آدونیس، ۱۹۶۰: ۶۴ - ۴۶).

ترجمه:

۱. رؤیا/ رؤیایی می‌بینم که اخگری در دست دارم/ سوار بر بال پرنده‌ای می‌آیم/ از افقی پرماجرا/ بوی شعله‌های آتش را در آن استشمام می‌کنم - شهر قرطاجه دوران‌ها/ به زنی در آن اشاره می‌کنم/ گویند موهای او کشتی شد/ به زنی در آن اشاره می‌کنم که قربانی سرنوشت شد/ رؤیایی می‌بینم که ربه‌هایم اخگری است/ بخور آن مرا می‌رباید، به سوی بعلبک، به پرواز در می‌آورد/ شهر بعلبک، قربانگاه است/ گویند در آنجا پرنده‌ای است که مشتاق مرگ خویش است/ گویند به نام فردای جدیدش، به نام رستاخیزش/ می‌سوزد/ و خورشید و افق، حاصل این سوختن‌اند.

۲. «سرود غربت»/ ای ققنوس، آنگاه که شعله‌های آتش تو را در آغوش کشیدند، کدامین افق را جستجو می‌کنی؟/ .../ ای ققنوس، چه خواهد شد/ آخرین کلمه، آخرین اشاره چه خواهد بود؟/ غربت تو که در آن می‌میری، غربت من است/ غربت تو که تو عاشق آنی، مرا مست می‌کند/ غربت تو که آزمند به دیگری در آن می‌میری/ غربت تو که شیفته دیگری در آن می‌میری/ غربت تو که در آن می‌میری، غربت من است/ .../ آوازهایم، درباره آوازهایم می‌گویند/ ناآشناست/ نه تراکم تاری دارد و نه پژواک صدایی/ و پیشانی من، چنان که می‌گویند، مانند همان آواز ناآشناست/ غربت تو که در آن می‌میری، غربت من است/ .../ احساس می‌کنم بعلبک عاشق من که سنگ‌هایش واله و شیدایند، مرا به اوج رسانده‌است/ می‌سوزم/ افق در من بزرگ می‌شود - افق در من متولد می‌شود/ و آنگاه که صبح بیدار می‌شود/ از نو، بالی برای من طلوع می‌کند/ درست مثل تو ای ققنوس/ ای دوست.

۳. «سرود رستاخیز»/ ققنوس، ای ققنوس/ ای پرنده مهربانی و سوختن/ .../ ققنوس بمیر، ققنوس بمیر/ ای ققنوس، سوختن با تو آغاز می‌شود/ باشد که آغاز شقایق، با تو باشد/ تا تو آغازگر زندگی باشی/ ای

ققنوس، ای خاکستر و ای نماز/ ای ققنوس، برای آخرین بار رهایم کن تا رؤیا بینم/ سوختن را در آغوش کشم/ در آتش سوزی، ناپدید شوم/ ققنوس ای ققنوس/ ای پیشاهنگ راه.

در این قصیده، چندین بار نام فینیق تکرار شده است که مفهوم سوختن و رستاخیز را در پی دارد. آدونیس می‌گوید: بمیر ای فینیق تا با آغاز سوختن تو، شاهد آغاز زندگی نوینی باشیم. آنجا که می‌گوید «لتبدأ الشقائق»، سعی شاعر بر این است که میان دو اسطوره «تموز» و «فینیق» که هر دو رمز رستاخیز هستند، ارتباط برقرار کند زیرا خون جاری شده از زخم تموز، تبدیل به شقایق می‌شود که در ادبیات عرب، رمز رویش و سرسبزی دوباره زمین است. به نوعی می‌توان گفت: شاعر با انتخاب نام «آدونیس» برای خود که اشاره به این دو اسطوره دارد، شخص خویش را نمادی برای رستاخیز و بیداری دنیای عرب معرفی می‌کند.

«تنوعی که آدونیس در شعر «البعث والرماد» به اسطوره رستاخیز بخشیده است، افزودن افسانه «ققنوس» به آن است. آدونیس با این اسطوره، جاودانگی و رستاخیز پس از مرگ را نشان می‌دهد و آشفته‌گی، نگرانی، ناامیدی و سرخوردگی یک نسل کامل را برای توجیه مرگی ایثارگرانه و رهایی بخش کافی می‌داند.» (اسوار، ۱۳۸۱: ۱۱۴)

۲-۳-۳- ققنوس در شعر نیما و آدونیس

ققنوس نیما، شعری تمثیلی است که می‌توان آن را کنایه‌ای از خود نیما دانست؛ وصف حال سمبولیک نیما که او در آن وجه شبه تازه‌ای برگزیده که سابقه نداشته است. ققنوس، از دو جهت نماد نیماست؛ یکی نماد او در شعر فارسی و جایگاهش در شعر معاصر زیرا اوست که با سنت شکنی و دگرگونی در شعر کلاسیک، طرحی نو را در شعر فارسی درمی‌اندازد. وی در واقع، به عنوان یک شاعر سنت شکن، تفاوت خود را با سایر شاعران در اسطوره ققنوس بازآفرینی کرده است و می‌داند که انتهای این راه، سوختن است اما نه سوختنی بی حاصل بلکه سوختنی که تولدی دیگر را در پی دارد. نیما، ققنوسی را وصف می‌کند که خویشتن را در او می‌بیند، نه ققنوسی که در افسانه‌ها هستی دارد و از جهت دیگر، ققنوس نماد نیمای روشن فکر و آزادی خواه، نیمای روشن فکر و روشن بینی است که برای آگاهی و رهایی دیگران، خود را به آب و آتش

می‌زند و سرانجام، در این راه جان می‌بازد؛ بی آنکه دیگران که به‌خاطر آنها در آتش نشسته است، حرف‌های او را درست بفهمند یا شهامت و شجاعت او را نیک پاس دارند. (رک: حسین - پور چافی، ۱۳۸۷: ۲۳۳)

حس می‌کند که آرزوی مرغ‌ها چو او / تیره‌ست همچو دود، اگر چند امیدشان / چون خرمی ز آتش / در چشم می‌نماید و صبح سفیدشان / حس می‌کند که زندگی او چنان / مرغان دیگر ار به سر آید / در خواب و خورد / رنجی بود کز آن نتواند نام برد / ... / باد شدید می‌دمد و سوخته‌ست مرغ! / خاکستر تنش را اندوخته‌ست مرغ! / بس جوجه‌هاش از دل خاکسترش به در. (نیما یوشیج، ۱۳۸۴: ۳۵۷ - ۳۲۶)

سرانجام این ققنوس بی‌تاب و تنها، در آتش وجود خویش می‌سوزد و از خاکستر او (افکار و ایده‌های شعری / روشن فکری‌اش)، جوجه‌هایش (رهروانش) سر درمی‌آورند.

آدونیس در قصیده «رستاخیز و خاکستر»؛ خود را ققنوسی می‌پندارد که با سوختنش، چیزهای باارزشی مثل خورشید و افق را هدیه می‌کند:

أَحْلَمُ أَنْ فِي يَدِي جَمْرَةَ / آتِيَّةً عَلَى جَنَاحِ طَائِرٍ / مِنْ أَفْقٍ مُغَامِرٍ / ... / بَعْلَبِكَ مَذْبِجٌ، / يُقَالُ فِيهِ طَائِرٌ مُؤَلَّهٌ بِمَوْتِهِ / وَقِيلَ بِاسْمِ غَدَةِ الْجَدِيدِ بِاسْمِ بَعْتِهِ / يَحْتَرِقُ / وَالشَّمْسُ مِنْ حِصَادِهِ وَ الْأَفْقُ (آدونیس، ۱۹۸۸: ۴۷).

ترجمه: رؤیایی می‌بینم که اخگری در دست دارم / اخگری که از بال پرنده می‌آید / از افقی پر ماجرا / ... / شهر بعلبک، قربانگاه است / گویند در آنجا پرنده‌ای است که با مرگش، زایشی دوباره دارد / گویند نام او، نام فردایی نو، نام رستاخیز است / او می‌سوزد / و خورشید و افق حاصل این سوختن‌اند.

در آغاز قصیده «حلم» (رؤیا)، شاعر می‌گوید: خواب می‌بیند که آتشی در «دست» دارد و سپس، کلمه «آشم» را بیان کرده که باز هم یکی از اعضای بدن است. او آتشی را لمس کرده‌است که از بال پرنده‌ای، از افقی پر ماجرا آمده که بوی وطن را برایش تداعی می‌کند، چراکه «امرأه» (زن)، در اشعار آدونیس، نماد «وطن» است؛ وطنی که قربانی سرنوشت شده‌است. در قسمت

دیگر، چنین می‌سراید: «أحلم أن رثي جمره»؛ در این قسمت، رؤیایی که به جسم تعلق داشت، وارد باطن شاعر شده و شاعر خود را به‌جای فینیق قرار داده‌است که آتش، درونش را می‌سوزاند. بعد از آن، به «بعلبک» اشاره دارد که تبعیدگاه آدونیس است؛ بنابراین، شاعر، بعلبک را قربانگاه و خود را ققنوس، پرنده‌ای که حریص به سوختن است، معرفی کرده که آتش آن، غربت خود شاعر است ولی پایانش، مرگ نیست بلکه دستاوردش، خورشید و افقی تازه و زندگی دوباره است. آدونیس در کتاب «قصاید اولی»، در قطعه «قلق» (اضطراب)، همین مفهوم را این‌گونه می‌گوید: «يَا ظَلَمَةَ فِي أُفْقِي / يَا قَلْقِي، / شِدًّا عَلَي تَجَدُّدِي وَ مَزَقٍ / وَأَعْصَفَ بِهِ وَحَرَّقِ، / لَعَلَّ فِي رُمَادِهِ / أُبْتَكِرُ الْفَجْرَ النَّقِيَّ.» (آدونیس، ۱۹۸۸: ۶۶)

ترجمه: ای تاریکی، اندر افق من / ای دلشوره من / بر نوگرایی من، یورش ببر و پاره کن / و توفنده بر آن بتاز و بسوزان / شاید در خاکسترش / فردایی نو و بی‌آلایش را آفریننده باشم.

۲-۳-۴- فردگرایی شاعر

نیما در برخی از اشعار خود، به‌صورت پرنده‌ای درمی‌آید و سخن می‌گوید و در بیشتر مواقع، سخنش بی‌پاسخ است؛ مثل: «ققنوس»، «آقا تو کا»، «مرغ غم» و... این تنهایی، یکی از بن‌مایه‌های مهم شعر اوست؛ یعنی، تنهایی روشنفکر و بی‌توجهی و بی‌خیالی مردم، در شعرهایی چون: «آی آدم‌ها»، «مهتاب»، «قایق» و... او «ققنوس» خود را در برهه‌ای از زمان سروده‌است که استبداد رضاخان بر جامعه حاکم است و هم‌اینکه شعر کلاسیک، بر مدار قدرت خود است و نیما و شعر او تنه‌است؛ بنابراین، نیما در فردیت خویش فرومی‌رود و از دیگر مرغان جدا می‌شود: «ققنوس، مرغ خوشخوان، آوازه جهان / آواره مانده از وزش بادهای سرد / بر شاخ خیزران / بنشسته‌است فرد / بر گرد او، به هر سر شاخی، پرندگان.» (نیما یوشیج، ۱۳۸۴: ۳۲۵)

«وصف ققنوس، در همین چند سطر، تفاوت او را از پرندگان دیگر مشخص می‌کند، در حالی که مرغان دیگر، به‌گونه‌ای آشنا، بر سر شاخه‌های درختان و در کنار هم نشسته‌اند، ققنوس، فرد و

تنها، بر شاخ خیزران نشسته است. تفاوت نیما با شاعران دیگر، نه تنها در این تصویر بلکه در همین پنج مصراع شعری که وصف این صحنه است، آشکار است.» (پورنامداریان، ۱۳۹۱: ۱۳۲)

نیما و اندیشه او تنهاست: «بر شاخ خیزران بنشسته است فرد»؛ شاعران و روشن فکرانی هم مرام او هستند ولی هنوز او تنهاست (پرنده گانی که دور تا دور او، منتهی بر شاخه های دیگر نشسته اند): «بر گرد او، به هر سر شاخی، پرنده گان» اما در مقابل، شاعران دیگر و مردم عادی ای هستند که زندگی متعارفی دارند: «حس می کند که زندگی او چنان / مرغانی دیگر ار به سر آید / در خواب و خورد / رنجی بود کز آن نتوانند نام برد»؛ این مردم، سخن و فکر او را نمی دانند: «بانگی بر آرد از ته دل سوزناک و تلخ / که معنیش نداند هر مرغ رهگذر»؛ او تنها و در خلوت خود است: «و اندر نقاط دور / خلق اند در عبور».

آدونیس، در قصیده «البعث والرماد»، از غربت خود می گوید؛ از اینکه او نیز همانند ققنوس، آوازهایی سر می دهد که برای دیگران غریبه است و از این رو، تنها مانده است:

فینیق، مایکون؟ / و ماتکون الکلمه الأخيره - الإشاره الأخيره؟ / غربتک الی تمیت، غربتی /... /
أغنیتی، یقال عن أغنیته / غریبه. (آدونیس، ۱۹۸۸: ۴۹)

ققنوس چه می شود؟ / آخرین کلمه، آخرین اشاره چه خواهد بود؟ / غربتی که تو در آن می میری
غربت من است /... / آوازه هایم، درباره آوازه هایم می گویند / ناآشناست.

از نظر آدونیس، «فردیت شاعر، تنها از طریق جمعی پایان می یابد و بدین ترتیب، فردگرایی شعرش را به نوآوری در زبان خاص خودش سوق می دهد. در بیشتر اوقات پریشان است، چرا که می خواهد عناصر متضاد را به اجتماع فراخواند و از خلال تصاویر می اندیشد. آدونیس منتقد و اندیشمند، به نظر شاعری پرشهامت در نظریه پردازی و وصف و شرح است. آیا کسی می تواند در هر لحظه شعر بگوید؟» (عباس، ۱۹۷۸م: ۲۰۹)

او آوازه هایش را برای سایرین غریبانه می خواند؛ او، خود را ققنوس افسانه ای تصور کرده است که آواز سر می دهد ولی این گروه متحجر که به نظر آدونیس از عصر و زمان عقب افتاده اند، معنا و مفهوم حرف هایش را ندانسته اند و بارها، سخنانش را به باد انتقاد گرفته اند.

۲-۳-۵- اعتراض سیاسی

ققنوس نیما در کنار مشخصه‌های خود، رنگ و بوی سیاسی نیز دارد و صدای اعتراض شاعر در آن شنیده می‌شود. او در پرده‌ای از ابهام، این احوالات را ترسیم می‌کند. ققنوس در شعر نیما، یادآور کسانی است که شمع وجود خویش را به خاطر نجات بشر سوزانده و به خاکستر بدل کرده‌اند تا رستگاری دو جهانی را برای انسان روی زمین فراهم آورند. (ثروتیان، ۱۳۷۵: ۲۲۹-۲۳۰) می‌گوید: مرگ روشنفکر و مبارز (ققنوس)، افکار و مبارزات او را اشاعه می‌دهد:

او ناله‌های گمشده ترکیب می‌کند / از رشته‌های پارهٔ صداها صدای دور / در ابرهای مثل خطی
تیره روی کوه / دیوار یک بنای خیالی / می‌سازد / از آن زمان که زردی خورشید روی موج /
کمرنگ مانده است، به ساحل گرفته اوج / بانگ شغال و مرد دهاتی / کرده‌ست روشن آتش
پنهان خانه را. (نیما یوشیج، ۱۳۸۴: ۳۲۵ - ۳۲۶)

این مطلب، نشان‌دهندهٔ این است که نیما می‌خواهد با شعرش و بیانش، به جای تمام مردمی که در برابر ناملازمات سکوت کرده‌اند، حرف بزند. شفיעی کدکنی، در رابطه با این خصیصه می‌گوید: «مطالعهٔ عواطف نیمایی، راهی برای شناخت تجربیات وی از عواطف اجتماعی زمان او نیز هست. با در نظر گرفتن این مطلب که ایران تا دوران قاجار، جامعه‌ای ایستا و منفعل بود و در چنین جامعه‌ای، تفکر ایستایی وجود دارد.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۱۱۵)

آدونیس، ماوراء شعر رمزگونهٔ خود، مفهوم سیاسی عظیمی را گنجانده‌است و آن، سوختن تفکر کهنه و رویش تفکر نوین است؛ بنابراین، این گونه می‌سراید:

أَحْسَنِي أَرْفَعُ بَعْلَبَكِي الْعَاشِقُ - الْوَالِيَةُ الْحِجَارُ / أَحْتَرِقُ / يَكْبُرُ فِي الْأَفْقُ - يُوَلِدُ فِي الْأَفْقُ / وَ حِينَمَا
يَسْتَيْقِظُ الصَّبَاحُ يَطْلُعُ لِي، مِنْ أَوَّلِ جَنَاحِ مِثْلِكَ يَا فِينِيقُ / يَا أَيُّهَا الرَّفِيقُ. (آدونیس، ۱۹۸۸م: ۵۱).
ترجمه: احساس می‌کنم بعلبک عاشق من که سنگ‌هایش واله و شیدايند، مرا به اوج رسانده‌است /
می‌سوزم / افق در من بزرگ می‌شود، افق در من متولد می‌شود / و آنگاه که صبح بیدار می‌شود /
از نو، بالی برای من طلوع می‌کند / درست مثل تو ای ققنوس / ای دوست.

آدونیس در ابتدای قطعه «حلم»، بعلبک را قربانگاه خود معرفی کرده و خود را ققنوسی که در آتش می‌سوزد که حاصل سوختنش، افق و خورشید است؛ اکنون او، بعلبک را محلی امن می‌یابد که در افقی جدید بزرگ می‌شود، در حد رؤیاهای او که در افق متولد می‌شود. در این زمان نو، شاعر، ققنوسی تازه متولد شده است که بالی جدید دارد و آماده پرواز است؛ حال تبعیدگاه او، مأمنی برای ارسال پیام‌هایش به گوش جهانیان است. خالده سعید، همسر و ناقد اشعار او، می‌نویسد: «شعر آدونیس، صرفاً فکری نیست بلکه تلاشی است برای آفرینش یک دنیای انسانی جدید.» (رک: غالی شکری، ۱۹۷۸م: ۲۹) او در آغاز قصه، به فضای خشن و غریبانه اطراف خود اشاره دارد؛ جایی که «ققنوس» را که نماد سخنوری آزاد است، در شعله‌های غربتش می‌سوزاند اما با تمام سختی‌ها، به خود نوید آینده‌ای روشن می‌دهد که بتواند در آن فضا، آزادانه حرف‌هایش را بیان کند و این به نوعی، اعتراضی محکم نسبت به جو حاکم بر زمانه شاعر است.

۳- نتیجه

بررسی‌هایی که در این مقاله صورت گرفت، نتایج زیر را دربردارد:

۱. ققنوس در ادبیات ایران و عرب، مفهومی مشترک دارد. تقریباً در هر دو فرهنگ، نمادی برای جاودانگی، رستاخیز و تولدی دوباره است و این، خود ارتباطی است میان عمده مفاهیم دو فرهنگ که هر دو شاعر، هم نیما و هم آدونیس، به خوبی از این رمز برای بیداری جامعه خود و رسالت خود استفاده کرده‌اند.

۲. نیما و آدونیس، هر دو از اسطوره‌ها و نمادهای تاریخی استفاده کرده و به سیاق شعر خود جلا بخشیده و آن را متفاوت ساخته و حتی خود اسطوره‌سازی کرده‌اند. این دو شاعر، از متن جامعه برخاسته و در بسیاری از نوشته‌های خود، مفهومی سیاسی - اجتماعی را در هاله‌ای از ابهام و با زبانی رمزی مطرح کرده‌اند و هر دو، خود را شاعر آینده می‌دانند.

۳. ققنوس در شعر آدونیس و نیما، مفاهیم بسیار دارد؛ از جمله: ققنوس در این اشعار، نمادی از خود شاعر است. آنها سعی کرده‌اند خود را کسی معرفی کنند که خواهان اصلاح و زنده

شدند و بارهٔ ملتشان هستند. در این اشعار، به فردگرایی شاعر اشاره شده است؛ اینکه به خاطر نوع نوشتن یا عقایدشان، درست مانند ققنوس، از دیگران جدا مانده‌اند. شاعر در این آواها می‌خواهد به جوّ حاکم بر جامعهٔ خود اعتراض کند و گذشتهٔ روشن و درخشان ملتش را یادآور شود و آنها را برای ساختن فردایی نو ترغیب نماید. هر دو شاعر، خود را ققنوسی می‌دانند که خود را به آتش می‌کشد تا مردم خود را از خواب غفلت بیدار کند و آغازگر زندگی نوینی برای مردم و جامعهٔ خود باشد.

۴. تفاوتی که میان آدونیس و نیما در به‌کارگرفتن اسطورهٔ ققنوس مشاهده می‌شود، این است که نیما، علاوه بر کاربرد مفاهیم اجتماعی-سیاسی، با سوختن خویش راهی برای پویندگان شعر نو فارسی باز کرده و آدونیس، از این نماد برای بیداری وجدان خفتهٔ ملت عرب استفاده کرده است.

پی‌نوشت

۱- مرغ آمین را می‌توان از سیاسی‌ترین شعرهای نیما شمرد. اکثر شعرهای نیما جنبهٔ اجتماعی دارد، اما برخی از آنها چون «پادشاه فتح» و «مرغ آمین» آشکارا سیاسی هستند. رک: شمیسا، راهنمای ادبیات معاصر، صص: ۱۵۳ - ۱۴۶ و ۱۸۸ - ۱۸۱.

فهرست منابع

– کتاب‌ها

- ۱- آدونیس. (۱۹۶۰م). **اوراق فی الريح**. بیروت: منشورات دارالآداب.
- ۲- _____. (۱۹۷۸م). **زمن الشعر**. ط ۲. بیروت: دارالعودة.
- ۳- _____. (۱۹۸۸م). **قصائد اولی**. بیروت: منشورات دارالآداب.
- ۴- امامی، نصرالله. (۱۳۸۵). **مبانی و روش‌های نقد ادبی**. چاپ سوم. تهران: جامی.
- ۵- بدوی، مصطفی. (۱۳۸۶). **گزیده‌ای از شعر عربی معاصر**. ترجمه غلامحسین یوسفی و یوسف بکار. تهران: سخن.
- ۶- پورنامداریان، تقی. (۱۳۹۱). **خانه‌ام ابری است، شعر نیما از سنت تا تجدد**. چاپ چهارم. تهران: مروارید.
- ۷- ثروتیان، بهروز. (۱۳۷۵). **اندیشه و هنر در شعر نیما**. تهران: نگاه.
- ۸- جابز، گرتروود. (۱۳۷۰). **سمبل‌ها**. ترجمه محمد رضا بقا پور. ناشر: مترجم.
- ۹- حسین پور چافی، علی. (۱۳۸۷). **جریان‌های شعری معاصر فارسی از کودتا ۱۳۳۲ تا انقلاب ۱۳۵۷**. چاپ دوم. تهران: امیرکبیر.
- ۱۰- شگری، غالی. (۱۹۷۸م). **شعرنا الحدیث الی این**. ط ۲. بیروت: دار الآفاق الجدیده.
- ۱۱- شفیعی کدکنی، محمد رضا. (۱۳۸۰). **ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت**. تهران: سخن.
- ۱۲- شمس لنگرودی، محمد. (۱۳۷۸). **تاریخ تحلیلی شعر نو**. جلد اول از دوره چهار جلدی. چاپ ششم. تهران: نشر مرکز.
- ۱۳- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۸). **راهنمای ادبیات معاصر (شرح و تحلیل گزیده شعر نو فارسی)**. چاپ دوم. تهران: میترا.
- ۱۴- عباس، احسان. (۱۹۷۸). **اتجاهات شعر العربی المعاصر**. الکویت: المجلس الوطنی معجلی نزوی.
- ۱۵- عرب، عباس. (۱۳۸۳). **آدونیس در عرصه شعر و نقد معاصر عرب**. مشهد: دانشگاه فردوسی.

۱۶- العظمه، نذیر. (۱۹۹۶م). **سفر العنقاء (حفریه ثقافیه فی الاسطوره)**. دمشق: منشورات وزاره الثقافه فی الجمهوریه العربیه السوریه.

۱۷- فرزاد، عبدالحسین. (۱۳۸۸). **من از آینده می آیم**. تهران: مروارید.

۱۸- لافورگ، رنه و آلدی، رنه. (۱۳۷۸). «نمادپردازی». در کتاب **اسطوره و رمز**. ترجمه جلال ستاری. چاپ دوم. تهران: نشر مرکز.

۱۹- مکاریک، ایرنا ریما. (۱۹۵۱ م / ۱۳۸۸). **دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر**. ترجمه مهراں مهاجر و محمد نبوی. چاپ سوم. تهران: آگاه.

۲۰- نیما یوشیج. (۱۳۸۴). **مجموعه کامل اشعار**. گردآوری و تدوین: سیروس طاهباز. تهران: نگاه.

۲۱- یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۸۵). **جویبار لحظه‌ها؛ جریان‌های ادبی معاصر ایران**. چاپ هشتم. تهران: جامی.

۲۲- _____ (۱۳۸۹). **فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی**. چاپ سوم. تهران: فرهنگ معاصر.

۲۳- هنلیز، جان راسل. (۱۳۸۳). **شناخت اساطیر ایران**. ترجمه و تألیف باجلان فرخی. تهران: اساطیر.

۲۴- _____ (۱۳۹۳). **نامه‌ها**. گردآوری، نسخه‌برداری و تدوین: سیروس طاهباز. تهران: نگاه.

- مقاله‌ها

۱- جواری، محمدحسین. (۱۳۸۸). «تحلیل تطبیقی ققنوس و آلباتروس؛ دو شعر از نیما و بودلر». **پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی**. دوره جدید، شماره ۱، صص: ۱۷-۳۰.

۲- رضوان، هادی و آریادوست، سید حسن. (۱۳۹۱). «تجلی ققنوس در اشعار آدونیس». **ادب عربی**. دوره ۴، شماره ۳، صص: ۱۱۷-۱۳۸.

۳. میرزایی، حسن و محمدی، رضا و گنجعلی، عباس. (۱۳۹۲). «تأثیرپذیری آدونیس از نظریه به هم پیوستگی عینی تی. اس. الیوت». **مجله انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی**. شماره ۲۶، صص: ۱۰۱-

۱۲۲-